

گفت وگو با پسر نوجوانی که به خاطر يك دختر مرتكب قتل شد

از واقعیت فرار نمی‌کنم

۱۷ سال بیشتر ندارد و مهر قاتل بودن بر پیشانی اش حك شده است. هیچ امیدی برای آزادی ندارد و خود را برای اجرای حکم قصاص آماده کرده است. می‌گوید: بیرون زندان هیچ امیدی ندارم، منتظرم زودتر دادگاهم برگزار شود و قصاص شوم. در اداره آگاهی با او هم صحبت می‌شویم و خیلی راحت از زندگی پر دردش می‌گوید.

امیرعلی
حقیقت‌طلب

تبش

چه شد که قاتل شدی؟

عشق به يك دختر.

توضیح بده.

من در زندگی‌ام هیچ وقت روی محبت را ندیدم. به همین خاطر وقتی يك دختر به من شروع به محبت کرد، او را فرشته زندگی‌ام فرض کردم. فکر می‌کردم او آمده تا به زندگی سیاه و سفیدم رنگ خوشبختی بدهد. به همین خاطر آینده‌ام را با او می‌دیدم. يك موتور يك رستوران بودم. يك روز که در حال بردن غذا بودم، دختر مورد علاقه‌ام را همراه پسری دیدم. سد راه‌شان شدم. آن دختر مدعی شد پسر جوان مزاحمش شده است. پسر جوان شوکه شده بود و می‌گفت دوست پسر او است. خشم جلوی عقلم را گرفته بود، چاقویی که در جیبم بود را بیرون آوردم و چند ضربه به آن پسر زدم. بعد دختر مورد علاقه‌ام را سوار کرده و مقابل خانه‌شان رساندم و به رستوران بازگشتم.

همیشه چاقو همراه داری؟

اغلب مواقع این چاقو در جیبم بود.

چرا؟

این روزها درگیری و زورگیری زیاد شده و برای دفاع از خودم همراهم بود، اما فکر نمی‌کردم با آن جان کسی را بگیرم.

چه زمانی متوجه مرگ پسر جوان شدی؟

شب در رستوران بودم که یکی از بچه‌های پيك ماجرای درگیری ما را تعریف کرد و گفت؛ قبل از این که اورژانس برسد، پسر زخمی فوت شده است. البته او نمی‌دانست طرف دعوا من بوده‌ام.

فرار کردی؟

نه. من از واقعیت فرار نمی‌کنم. به خانه رفتم و منتظر ماندم تا ماموران سراغم بیایند.

چه زمانی دستگیر شدی؟

صبح روز بعد در خواب بودم که مادر بزرگم صدايم کرد و گفت دو نفر جلوی در منتظرم هستند. می‌دانستم مامور هستند. بهترین لباسم را پوشیدم و خودم را تسلیم آنها کردم.

آن دختر به ملاقاتت نیامد؟

نه. او عامل این جنایت و با آن پسر دوست بود، اما به دروغ ادعا کرد مزاحمش است. من هم تحت تاثیر حرف‌های او مرتكب جنایت شدم.

می‌دانی همین اشتباه چه مجازاتی دارد؟

بله، اعدام. خودم را برای آن آماده کرده‌ام و از چوبه دار نمی‌ترسم. باور کنید این حرف دلم است. با این که در زندان زندگی‌ام عوض شده و ترك کرده‌ام، اما باز هم امیدی برای بیرون از زندان ندارم.



عکس تزیینی است

چه می‌کشیدی؟

گل، شیشه.

چرا امیدت را از دست داده‌ای؟

ببینید، من فرزند طلاق هستم و از وقتی چشم باز کردم، بدبختی و سختی کشیدم. با این که به درس علاقه داشتم، به خاطر بی‌پولی نتوانستم ادامه بدهم. همیشه در پارک‌ها بودم و همان‌جا با افرادی دوست شدم که تنها حاصلش اعتیاد بود. مادر بزرگم وقتی این وضعیت من را دید، تلاهایش را فروخت و برایم موتور خرید تا پيك شوم و منبع درآمدی داشته باشم. در این مدت

هم او پيگیر کارم بوده، پدر و مادرم انگار فراموش کرده‌اند پسری دارند. هر کدام پی زندگی خودشان رفته و مرا رها کرده‌اند.

روژگار در زندان چطور می‌گذرد؟

عادت کرده‌ام و منتظر روز دادگاه هستم.

نمی‌خواهی از پدر و مادر مقتول

درخواست بخشش کنی؟

نه!

چرا؟

من پسرشان را کشته‌ام و داغدار شده‌اند. آنها حق دارند برای آرامش خود مرا قصاص کنند. من هم قتلی مرتكب شده‌ام و باید توانش را بدهم.

فوق العاده

در این ستون، حوادث گذشته را دوباره بازخوانی می‌کنیم. حوادثی بسیار قدیمی که فقط برخی افراد سن و سال دار آن را به یاد دارند و بازخوانی آن با همان ادبیات و نثر و نگارش قدیمی، برای ما و نسل قدیم بسیار جذاب و یادآور خاطرات آن زمان خواهد بود. در این شماره، جالب‌ترین حوادث پنجم بهمن ماه ۱۳۴۰ روزنامه اطلاعات را بررسی می‌کنیم.

دختر عاشق، پسر عموی خود را با بیل مجروح ساخت

يك دختر جوان به نام سكينه، اهل دهكده بهرام‌آباد از توابع باريين اصفهان كه از مدت‌ها قبل عاشق پسرعمویش شده بود، وقتی شنید او به خواستگاری دختر دیگری رفته است، آن چنان ناراحت شد كه با بیل پسرعمو را مجروح ساخت. نصر...، جوان مصدوم توسط عموی خود به بیمارستان انتقال یافت و تحت معالجه قرار گرفت. جالب این كه جوان مصدوم تا قبل از این كه مورد حمله سكينه قرار گیرد، از میزان علاقه او نسبت به خودش خبر نداشت و وقتی از ماجرا مطلع گشت، قول داد به محض خارج شدن از بیمارستان با او عروسی كند.

ماجرای گوسفند سوغاتی

مردی كه يك گوسفند سوغاتی به در خانه يك زائر خدا برده بود، نیمه شب وقتی می‌خواست ۱۱ فرش خانه را كه نزدیک به يكصد هزار تومان ارزش دارد، سرقت كند دستگیر شد. او سه روز پیش در حالی كه گوسفندی با خود داشت، به خانه يك زائر خدا رفت و خود را دوست او معرفی كرد. آن موقع در خانه حاجی جز مادرزن او کسی نبود و بقیه مهمانان رفته بودند و دزد از این ماجرا آگاه بود. مادرزن حاجی به این مرد تعارف كرد تا به خانه برود و شب را آنجا بخوابد. نیمه شب این مرد فرش‌های خانه را جمع‌آوری كرد و به راهروی منزل منتقل ساخت. سپس منتظر وانتی شد كه قبلا با او قرار گذاشته بود. وانت دیر كرد و دزد ساعت‌ها در راهروی خانه منتظر او بود. ساعت ۳ بامداد، همسر و فرزندان حاجی به خانه بازگشتند و دزد را دستگیر كردند. این دزد به وسیله دادسرای تهران دستگیر شده است.

وعده ازدواج

مردی به آقای عالی، معاون دادسرای تهران شكایت كرد كه يك بیوه ۳۰۰۰ تومان از او گرفته است تا به عقدش درآید، اما پس از سه ماه امروز و فردا كرده و هر روز بهانه‌ای می‌آورد. نه حاضر است پول را پس بدهد و نه به محضر بیاید. شكایت این مرد جهت تحقیق و رسیدگی بیشتر به كلانتری محل ارسال شده است.

دکتر علفی

دادستان تهران برای دکتر علفی كيفرخواست صادر كرد و پرونده جهت محاكمه به دادگاه ارسال شد. دکتر علفی اخيرا به اتهام دخالت غيرمجاز در امر پزشکی تحت تعقيب دادسرای تهران قرار گرفت. آقای ناظم‌پور، بازپرس دادسرا برای وی قرار تامین كفيل صادر كرد و پس از صدور قرار مجرمیت، پرونده امر را جهت كيفرخواست نزد دادستان فرستاد. دکتر علفی متهم است در محل كار خود مبادرت به تجویز و فروش داروی گیاهی می‌كرده است. وی هر روز چندین بیمار داشت. به طوری كه مقابل محل كارش صف می‌كشیدند.